

نخستین آشنائی شما با شهید عراقی از کی و چگونه بود؟

آشنائی ما از زمانی بود که ایشان با فدائیان اسلام رحمه الله علیه اجماع بود و در سخنرانی‌های مرحوم نواب در مسجد شاه سابق که من گاهی می‌رفتم، شرکت داشت. استاد من آقای لولاجیان بودند و هستند و حدود ۲۰ سال خدمت ایشان تلمذ کرده‌ام. شهید حاج مهدی عراقی هم می‌آمدند به مغازه ایشان در خیابان ناصرخسرو در میدان شمس‌العماره که محل رفت و آمد شهید مطهری، شهید هاشمی‌نژاد، آقای خسروشاهی و آیت‌الله مکارم شیرازی بود که آن موقع در مکتب اسلام مقاله می‌نوشتند و ما به این ترتیب با این آقایان در آنجا آشنا شدیم. آنجا محل پخش کتاب‌های «سرگذشت فلسطین» یا «کارنامه سیاه استعمار» و کتاب «امیرکبیر» آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. در عین حال محل تبادل و پخش اعلامیه‌های امام هم بود و کلا کسانی به آنجا می‌آمدند که می‌خواستند اعلامیه بدهند یا بگیرند و یا کتابی داشتند که می‌خواستند چاپ کنند. انبار کتاب ما هم جایی بود که در آن کالا می‌گذاشتیم و این‌گونه چیزها را در آن مخفی می‌کردیم. ما با شهید عراقی هم در آنجا آشنا شدیم. انسان بسیار خوش‌شرو و زودجوش با افراد بود و به قول امروزی‌ها، روابط عمومی‌اش عالی بود.

قبل از زندان، آیا در حوزه‌های داخلی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی هم حضور داشتید؟
بله. در حوزه ای بودم که مسئولیتش با حاج احمد شهاب بود.

شهید عراقی به آنجا رفت و آمدی داشتند؟
خیلی کم، بیشتر در برنامه‌های مشترک همچون تظاهرات ایشان را می‌دیدم، مخصوصاً تظاهراتی که از مسجد حاج ابوالفتح تا کاخ شاه و بعد دانشگاه انجام شد. شهید عراقی برای این راه‌پیمایی حکم محور را داشت و در برنامه‌ریزی و هدایت آن نقش بسیار مهمی داشت، چون راه‌پیمایی بسیار مهمی هم بود و در جهت افشای ماهیت رژیم شاه،

شهید عراقی خیلی مردم‌دار و مقاوم بود و خیلی صبر و حوصله داشت. در مقابل ماموران رژیم هم منطقی برخورد می‌کرد. همه زندانی‌ها اعم از عادی و سیاسی قبولش داشتند. به معنای واقعی کلمه محبوب‌القلوب بود. همه دوستش داشتند.

بسیار مؤثر بود و خیلی هم سروصدا کرد.

در اعدام انقلابی حسن منصور نقشی نداشتید؟

خیر، فقط خبرش را شنیدم. بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور که به دست بخارائی و صفار هرنندی و مدیریت حاج صادق امانی بود، شهید عراقی نیز دستگیر شدند و من بعدها در زندان ۱ و ۲ و ۳ که بودم با بند ۶ که این آقایان بودند، ارتباط داشتم.

از دوران زندان خاطراتی را نقل کنید؟

در زندان قصر، ایشان بسیار فعال بود. غذای زندان که معلوم است چه جور چیزی است. ایشان با آن درایت و مدیریتی که داشت، مسئولیت پخت غذا را به عهده گرفت و مسئولین زندان را توجیه کرد که شما جیره خشک را به ما بدهید و من برای همه زندانی‌ها اعم از عادی و سیاسی غذا تهیه می‌کنم که این کار را هم کرد و این قضیه خیلی هم صدا کرد. ایشان در زندان هم بسیار محبوب‌القلوب بود و همه دوستش داشتند. در زندان همه از حضور ایشان بهره‌مند می‌شدند، چون غیر از مسائل رفاهی مثل همان طبخ غذا، از نظر حسن اخلاق و آموزش‌های دینی هم نقش مؤثری داشت.

شما چه سالی در زندان بودید؟

من در عملیات گروگان‌گیری پسر اشرف پهلوی بودم و خدا رحمت کند مرحوم حنیف نژاد آمد و با شگرد خاصی بازجوی خود را متقاعد کرد که او در آن عملیات بوده نه من و با ترفندی هم در مکالماتش به ما فهماند که بگویم در این قضیه دست نداشته‌ام. یادم هست که همراه بازجو رفت و بعد سریع برگشت و به من گفت: «محمد! موضوع اشرف را من قبول کرده‌ام، تو زیربار نرو.» اگر این مسئله اثبات می‌شد، من در همان سال ۵۰ اعدام می‌شدم. زندان‌های من متفرق بود. زمانی که دستگیر شدم، هنوز کمیته مشترک ضد خرابکاری تشکیل نشده بود. و مرا بردند اوین. بعد بین شهربانی و ارتش و ساواک برخورد‌هایی پیش آمد و کارشناس‌های CIA آمدند و کمیته مشترک ضد خرابکاری را بنیانگذاری کردند که همه کارها از یک کانال صورت بگیرد. قسمت بود بمانیم. در زندان هم گاهی که می‌رفتم هواخوری، شهید عراقی را می‌دیدم، سال ۵۲ بود. چون من مدتی رفته زندان قصر و برخی از مسائل من رو شد و مرا بردند کمیته مشترک. کتک‌خوردن‌های من از سال ۵۴ به بعد اوج گرفت. وقتی وحید افراخته خبیث را گرفتند، تمام اطلاعات ما و حتی مسئله گروگان‌گیری شهرام را لو داد. زمانی که می‌خواستند مرا آزاد کنند، گفتند بیا با ساواک همکاری کن که من گفته‌ام جسم را که کشیده‌ام هیچ، دو ماه هم اضافی کشیده‌ام، برای چه باید همکاری کنم؟»
به‌هرصورت در زندان، شهید عراقی فعالیت‌های مردمی زیادی داشت و ضمناً به افرادی مثل من که اعتقادشان ضعیف بود، می‌رسید. جواد منصوری که الان سفیر ایران در پکن است، می‌آمد و با من نهج‌البلاغه کار می‌کرد. از این جهت من خیلی به ایشان مدیونم. همین‌طور دوستان دیگر.
مواجهه شهید عراقی با تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق چگونه بود؟
شهید حاج مهدی عراقی نقش وصل‌کننده داشت و می‌خواست جوانان مسلمان را جذب کند. یک وقتی من مسئول خانه‌ای بودم و در آن آموزش می‌دادم، جوانی بود

صبر و مردم‌دار بود...

«شهید عراقی و مردم» در گفت و شنود

شاهد یاران با محمد مهر آئین

درآمد

شجاعت اخلاقی همراه با شفقت نسبت به مردم موجب شده بود که شهید عراقی در برهه‌هایی که دیگران به افراط و تفریط می‌افتادند، با درایت طریق تعادل و وسطی را می‌پیمود و پیوسته سعی در جلب و جذب نیروهای را داشت که به دلیل شرایط، در معرض انحراف قرار داشتند. در این گفتگو شیوه‌های متین این شهید بزرگوار بررسی شده است.



ستاد استقبال و مامور یکی از بلیزرها بودم و با آقای بادامچیان و حاج آقا هاشم امانی برای استقبال از امام رفتیم.

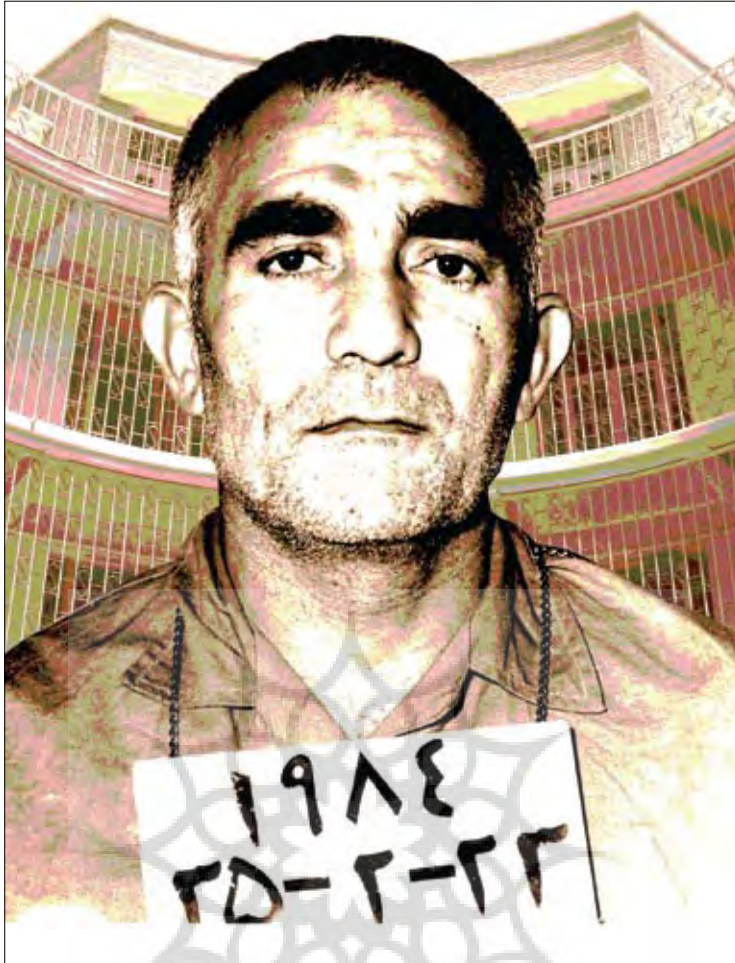
آیا در پاریس هم بودید؟

من برای معالجه کمرم رفتم انگلیس. خدا رحمت کند شهید بهشتی مرا معرفی کرد به بچه‌های انجمن‌های اسلامی. پیامی هم داد برای امام که در نوفل لوشاتو بودند. من برای معالجه رفتم انگلیس و داماد مسعود رجوی که همشیره‌زاده آقای لولاجیان است، آمد و ما را تحویل گرفت و برد به خانه‌ای پیش آقای دکتر. کارهای اولیه را انجام دادیم و پاریس خدمت امام رفتیم. در آنجا شهید عراقی را دیدم. یادم هست که شهید عراقی وقتی آمد به ایران، از امام در پیامی برای مرحوم طالقانی آورد. امام در آن پیام به مرحوم طالقانی نوشته بودند: «به کشاورزان بگویند سرزمین‌هایشان برگردند و محصول بکارند.» مرحوم طالقانی گفت: «هنوز معلوم نیست کارمان به کجا می‌رسد!» ایشان هنوز باور نمی‌کرد که کار رژیم تمام است. شهید عراقی خنده‌ای کرد و گفت: «آقا می‌دانند چه می‌گویند!» من خودم هم ته ذهنم حق را به مرحوم طالقانی می‌دادم، چون هنوز ماها نمی‌دانستیم قضیه از چه قرار خواهد بود، ولی بعدها فهمیدم که امام به جای دیگری وصل است و این را من واقعا با تمام وجودم قبول دارم. امام وقتی می‌گفتند اولین کشتی امریکائی را که توی خلیج آمد، بزیند، مشکلات امروز ما را دیده بودند.

از ویژگی‌های اخلاقی شهید عراقی نکاتی را ذکر کنید.

هرچه امام درباره افراد فرموده، چکیده ویژگی‌های آنهاست. ایشان در مورد شهید عراقی می‌گویند به اندازه بیست مرد بود یا دربار شهید بهشتی می‌گویند که او یک ملت بود، واقعیت وجودی آنها را می‌گویند. شهید عراقی خیلی مردمدار بود، خیلی مقاوم بود، خیلی صبر و حوصله داشت. در مقابل ماموران رژیم هم منطقی برخورد می‌کرد. همه زندانی‌ها اعم از عادی و سیاسی قبولش داشتند. گاهی بچه‌ها را می‌فرستادند در میان زندانی‌های عادی. ایشان در این مورد برخورد می‌کرد و اوضاع را تغییر می‌داد. در زندان مدیریت می‌کرد. به معنای واقعی کلمه محبوب القلوب بود. همه دوستش داشتند. من که اگر توفیقی پیدا کنم شبی نصف شبی بلند شوم و نمازی بخوانم، از کسانی که از یادم نمی‌رود و برایش دعا می‌کنم، قطعا شهید عراقی است، چون مظلومانه هم شهیدش کردند. همه وجود شهید عراقی، امام بود و تابع محض و بی‌چون و چرای امام و خط امام.

شما در دادستانی بودید و با گروه فرقان برخورد داشتید. به نظر شما چرا گروه فرقان، شهید عراقی را ترور کرد؟ به نظر من منافقین در این کار دخالت مستقیم داشتند، ولی عمل‌کننده گروه فرقان بود. به نظر شما چرا شهید مطهری را زدند؟ اینها معیاری که عقل بپذیرد نداشتند. ما کم به اینها خدمت کرده بودیم؟ خدا رحمت کند شهید لاجوردی فرزند رجوی را داد به من گفت ببر بده به خانواده‌اش. ما هم پیام دادیم پدر رجوی آمد دم در مغازه ما، بچه را تحویلش دادیم که برد پاریس. با اینکه در اوج دشمنی با نظام فرار کرده بود، شهید لاجوردی بچه‌اش را برای خانواده‌اش فرستاد. عراقی هم همینطور، با تمام مداراهایی که در زندان با آنها کرده بود، دستور ترور او را دادند. ■



خیس بود. من گفتم از بیرون تخته آوردند و کوبیدیم روی آن گلیم انداختیم که اذیت نشویم و در آنجا تمرین می‌کردیم. در این اتاق آقای هاشمی، مهندس سحابی، مرحوم ربانی شیرازی، آقای توسلی و آقای احمد احمد بودند. کارمان این بود که یک نگهبان در حیاط می‌گذاشتیم که مراقب نگهبانان‌های پشت‌بام باشد، یکی هم جلوی در و دو نفر هم مامور دو نفر نفوذی و آنتن اتاق ما بودند و

شهید عراقی قصد داشت آنها را که می‌شود برگرداند، برگرداند. واقعا این نیت را داشت. زمانی هم که در اوین با شهید لاجوردی کار می‌کردیم، ایشان هم در این جهت خیلی تلاش می‌کرد.

آنها را می‌بردند سرگرم می‌کردند و ما با بچه‌ها در داخل اتاق جودو و دفاع شخصی کار می‌کردیم. در قصر که این کلاس را نداشتید؟ خیر، در آنجا محیط، باز بود و امکانش نبود. شهید عراقی از نظر جسمی خیلی ورزیده بود. شما می‌دانید قبل از زندان چه ورزشی می‌کرد؟ ورزش باستانی‌اش را می‌دانم. در زندان قصر هم صبح‌ها در حیاط نرمش می‌کرد.

بعد از بیرون آمدن از زندان روابطتان چگونه بود؟ هر دو خیلی گرفتار بودیم و همدیگر را کم می‌دیدیم. من در

به نام علی از فارغ‌التحصیلان مدرسه علوی که بسیار متدین بود و نماز شبش ترک نمی‌شد. من خیلی به او علاقه داشتم. وقتی فهمیدم تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده، خیلی ناراحت شدم. در زندان توی حیاط که قدم می‌زدیم، گفتم: «علی اگر همه سازمان مارکسیست می‌شدند، برای من مهم نبود. تو چرا؟» این جمله را به من گفت که: «محمد! دعا کن که من برگردم.»

شهید عراقی قصد داشت آنها را که می‌شود برگرداند، برگرداند. واقعا این نیت را داشت. زمانی هم که در اوین با شهید لاجوردی کار می‌کردیم، ایشان هم در این جهت خیلی تلاش می‌کرد. درباره شهید لاجوردی در این بعد چیزی گفته نشده است. امسال به‌هرصورت از ایشان تجلیلی شد، اما چیزهایی که من از ایشان دیدم، ابعاد خیلی وسیع‌تری دارد. ایشان در جهت برگرداندن بچه‌ها از خط نفاق و رفتن به سرخانه و زندگی‌شان و ادامه تحصیل، تلاش زیادی می‌کرد. دو سه نفرشان را خود من ضامن شدم و الان مهندس و دکتر هستند و گاهی پیش من می‌آیند و اظهار محبت می‌کنند. شهید عراقی هم چنین خصلتی داشت و هدفش این بود.

مواجهه شهید عراقی با امثال مسعود رجوی چگونه بود؟

با امثال او خیلی عادی برخورد می‌کرد، اما روی کسانی که گول خورده بودند، بسیار سرمایه‌گذاری می‌کرد که اینها را برگرداند. در چنین شرایطی، عاطفه خیلی کاربرد دارد، برای همین ایشان در مورد مسائل عاطفی با آنها حرف می‌زد و برخوردش بسیار پدراانه بود.

برخی می‌گویند که شهید عراقی پس از نقل فتوا، مسئله نجس و پاکي این گروه‌ها را رعایت نمی‌کرد.

فتوا را رعایت می‌کرد، ولی نه در حدی که مسئله‌ساز باشد. موقعیت طوری بود که ما نمی‌خواستیم رژیم سوءاستفاده کند. شهید عراقی، شهید کچوئی، آقای عسکراولادی، آقای حیدری و من، همگی یک جا بودیم. من کسی بودم که از نظر منافقین و کمونیست‌ها به اصطلاح آنها رفته بودم توی گروه «نجس پاکي‌ها». شهید کچوئی می‌رفت و غذای ما را جدا می‌گرفت. کلا شهید عراقی نقش وصل داشت نه فصل، در عین حال رعایت همه چیز را هم می‌کرد. یک مسلمان معتقد متدین بود و من تا آخرین لحظه عمر قبولش داشتم و اگر کسی چنین حرفی بزند، خیلی بی‌انصافی کرده است.

فعالیت‌های جانبی شهید عراقی در فرصت‌های آزادی که در زندان داشت، چه بود؟

ایشان مسئولیت تدارک و تهیه غذا برای کل زندانی‌ها را به عهده گرفته بود که کار بسیار پرمشغله و دشواری بود و دیگر وقتی برای فراغت پیدا نمی‌کرد.

با توجه به پیشگامی شما در امور ورزشی و آن سالها، خبر دارید که آیا شهید عراقی به ورزش هم می‌پرداخت؟

ورزش باستانی که نمی‌شد کرد. امکاناتی نبود. بعد از آمدن حقوق بشر کارتر، یک میز پینگ‌پونگ داده بودند. بچه‌ها معمولا دسته‌جمعی نرمش می‌کردند.

ورزش رزمی که اجازه نداشتید؟

خیر، ولی من در زندان قزل قلعه که بودم، این کار را انجام می‌دادم. در آنجا سه تا اتاق بود که یکی مال مذهبی‌ها بود و سه تا مال کمونیست‌ها. اتاق ما بزرگ، ولی کف آن